

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت عبدالاعلي

سند روایت را بررسی کردیم و گفتیم که روایت معتبر است. مرحوم کشي روايتي را درمورد عبدالاعلي نقل مي‌کند بدین مضمون: «قال: قلت لابي عبدالله (عليه السلام): إِنَّ النَّاسَ يَعْيبُونَ عَلَيَّ بِالْكَلَامِ وَأَنَا أَكَلِمَ النَّاسِ – به حضرت عرض مي‌کند: مردم از من نسبت به کلام عیب جويي مي‌کنند؛ ظاهر این است که مقصود علم کلام است؛ سپس حضرت در مدح عبدالاعلي فرمودند: – أَمَّا مِثْلُكَ مَنْ يَقَعُ ثَمَّ يَطِيرُ فَنَعَمْ – مثل تو کسي است که مي‌افتد، بعد پرواز مي‌کند، فَنَعَمْ، عيبي ندارد راجع به موضوع کلام بحث کنی؛ يعني قدرت علمي‌ات خوب است و اگر اشکالي به تو وارد شود، بلافاصله مي‌تواني جواب دهی. – وَأَمَّا مَنْ يَقَعُ ثَمَّ لَا يَطِيرُ فَلَا – اگر به کسي اشکال وارد شود و در جواب اشکال بماند، حق ندارد در علم کلام وارد شود.

این روایت دلالت بر مدح عبدالاعلي دارد؛ منتهي قابليت استدلال ندارد؛ چرا که در سندش عبدالاعلي قرار گرفته است. به هر حال، قرائني وجود دارد که عبدالاعلي همان أعين اجلي است که به توثيقش تصريح شده؛ لذا روایت به نظر ما معتبر است». اما مضمون روایت: «قلت لابي عبدالله (عليه السلام) أثرت فانقطع ظفري – زمین مي‌خورم و ناخن انگشتم قطع مي‌شود، – فجعلت علي اصبعي مرارة – مراره و پارچه‌اي را روي انگشتم قرار مي‌دهم – فكيف أصنع بالوضوء – هنگامی که مي‌خواهم وضو بگیرم، چه کار کنم؟ – قال: – امام (عليه السلام) فرمود: – يعرف هذا واشباهه من كتاب الله [مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ]؛ – خداوند فرموده است که در دين حرج وجود ندارد – امسح عليه – بر مراره مسح کن».

نکات روایت

از این روایت چند نکته استفاده مي‌شود؛ اولين نکته این است که به روشني از این روایت استفاده مي‌شود که «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» عنوان تليل دارد؛ براي اینکه حضرت مي‌فرمايد يعرف هذا واشباهه، در هر موردی که گرفتار حرج شدی، «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ». بنابراین، این روایت یک ظهور خیلی روشن و بلکه بالاتر از ظهور، تصريح در تليل است. نکته دوم آن که حکمي برداشته شده «وجوب المسح علي البشرة» است؛ زماني که انگشت و ناخن پاي انسان مشكلي ندارد، بايد بر روي «بشرة» مسح کند؛ امام مي‌فرمايد: حال که زمین خورده و ناخن انگشتش کنده شده، «وجوب المسح علي البشرة» برداشته مي‌شود؛ پس، «امسح علي المرارة»، روي جبیره مسح کن.

دو اشکال مهم در روایت

غیر از مسأله سند که بحثش را عرض کردیم، دو اشکال در کلمات فقها ذکر شده است. **اشکال اول** این است که «**مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**» حکم حرجی را برمی‌دارد؛ یعنی اگر یک حکم ثابت در شریعت عنوان حرجی پیدا کرد، «ما جعل...» آن حکم را نفی می‌کند. حال، امام در روایت می‌فرماید: «**يَعْرِفُ هَذَا وَاشْبَاهَهُ**»؛ «يعرف» یعنی نیاز به بیان من ندارد، خود شما نیز اگر به آیه شریفه مراجعه می‌کردید، می‌توانستید تکلیفتان را بفهمید. در حالی که آیه شریفه در اینجا می‌گوید حال که ناخن تو کنده شده، **وَجُوبُ الْمَسْحِ عَلَيِ الْأَصْبَعِ** برداشته می‌شود؛ اما از کجای آیه شریفه مسح بر مراره را استفاده می‌کنیم؟

پاسخ مرحوم شیخ انصاری از اشکال اول

شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) در کتاب «رسائل» بحث حجیت ظاهر قرآن، این‌گونه جواب داده‌اند: «وجوب المسح» که از واجبات وضو است، به دو حکم انحلال پیدا می‌کند؛ یکی «امرار الید بالرجل» و دوم «امرار الید علی البشرة». یعنی هنگامی که شارع فرموده است: «**وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ**»، مسح بر رجل به دو حکم انحلال پیدا می‌کند یکی آن که باید دست را روی پا بکشی؛ و دیگر آن که کشیدن دست باید بر بشره باشد. «قاعده لاجرح» قسمت دوم که «امرار الید علی البشرة» را بر می‌دارد؛ اما حکم اول که «امرار الید علی الرجل» است، به قوت خودش باقی می‌ماند.

جواب از پاسخ شیخ انصاری

از فرمایش مرحوم شیخ دو جواب داده شده است.

جواب اول این است که این کلام بر خلاف ظاهر است؛ اگر ما باشیم و وجوب المسح علی الرجل، اینجا انحلال به دو حکم نیست؛ ظاهر آیه هم همین طور است. در «غسل» نیز همین را می‌گوییم، «غسلتان مسحتان»، در شستن صورت نمی‌گوییم که یکی امرار الید علی الوجه است و دیگری نیز مثلاً رساندن آب به وجه است. چطور در غسل وجه و ید انحلال دو حکم نداریم، اینجا نیز همین‌طور است. به نظر می‌رسد که این جواب، درست است و با همین جواب می‌شود کلام مرحوم شیخ را پاسخ داد.

جواب دوم: گفته‌اند این دو حکم عنوان مقدمه و ذی مقدمه دارد؛ یعنی «امرار الید علی الرجل» مقدمه «امرار الید علی البشرة» است. اگر وجوب ذی مقدمه از بین رفت، وجوب مقدمه نیز از بین می‌رود. به عبارت دیگر، قائل می‌گوید که شما می‌گویید «امرار الید علی البشرة» با قاعده لاجرح برداشته می‌شود؛ این درست است اما اگر ذی مقدمه از بین رفت، مقدمه هم از بین می‌رود.

به نظر می‌رسد این اشکال بر مرحوم شیخ وارد نیست؛ یعنی معنای انحلال این نیست که یکی مقدمه باشد و دیگری ذی‌المقدمه؛ اولاً بحث ذی‌المقدمه و مقدمه در جایی است که خود ذی‌المقدمه یک وجوب نفسی داشته باشد، در این صورت بحث می‌کنیم که اگر این ذی‌المقدمه، مقدمه ای داشت، آیا وجوب دارد یا نه؟ اما در اینجا وجوب المسح علی الرجل یکی از اجزای وضو است؛ یک واجب ضمنی و غیري است و خودش عنوان وجوب نفسی ندارد. مشهور اصولیین قائلند که وجوب اجزای مرکب غیري است و وجوب نفسی ندارد؛ البته بعضی از اصولیین قائلند که وجوب نفسی ضمنی دارد. لذا، اگر واجب غیري شد، معنا ندارد بحث مقدمه و ذی‌المقدمه را مطرح کنیم.

ثانياً، هنگامی که لسان ادله و فتاوا را ملاحظه می کنیم، استفاده می کنیم که در نظر شارع، امرار الید موضوعیت دارد. به عبارت دیگر، از مجموع ادله و فتاوا استفاده می شود که بین حقیقت غسل و مسح فرق است و اینها دو ماهیت جدایی از یکدیگرند؛ در غسل باید به صورت آب برسد؛ لذا، می توانید زیر شیر بگیرید و ارتماسی انجام دهید، یا با وسیله ای آب بریزید؛ «امرار الید علی الوجه» لازم نیست. اما در حقیقت مسح، ایصال الرطوبة علی البشرة موضوعیت ندارد؛ بلکه «امرار الید علی البشرة» برای شارع موضوعیت دارد؛ می خواهد رطوبت به بشرة برسد یا نرسد.

بنابراین، بین حقیقت مسح با حقیقت غسل فرق اساسی وجود دارد. نتیجه می گیریم نمی توانیم بگوییم «امرار الید علی الرجل» مقدمه است، بلکه حقیقت مسح را «امرار الید علی الرجل علی الاصبعة» تشکیل می دهد؛ بنابراین، مسح باید انجام شود. نتیجه آن که دو اشکال به بیان مرحوم شیخ وارد کردیم؛ بیان مرحوم شیخ را باید بگوییم که خلاف ظاهر است. لذا، جواب شیخ از اصل اشکال، با این بیان دفع می شود.

پاسخ دوم اشکال اول

این جواب دو بیان دارد. بیان اول این است که «امسح علیه» در روایت از قاعده لاجرح استفاده نمی شود؛ بلکه قاعده لاجرح فقط بر نفی وجوب مسح بر بشرة دلالت دارد. «امسح علیه» به قاعده میسور اشاره دارد؛ یعنی امام (علیه السلام) به راوی می فرمایند: وجوب المسح علی البشرة را با لاجرح برمی داریم؛ اما چون قاعده دیگری به نام میسور داریم، مبنی بر آن که «المیسور لا یتربک بالمیسور»، یا «ما لا یدرک کله لا یتربک کله»، و یا پیامبر اکرم (صلوات الله علیه) می فرمایند: «إذا امرتکم بشيء فأتوا ما استطعتم»؛ اگر به شما امری کردم، آن مقداری که قدرت دارید انجام دهید؛ که با آن قاعده مسح را درست می کنیم.

اشکال این بیان آن است که قاعده میسور در جایی است که اگر امتثال جزء یا شرطی ممتنع شد، لازم است بقیة الاجزاء آورده شود؛ به عنوان مثال قدرت ندارد سجده کند قاعده میسور می گوید با اشاره انجام دهد، با یک مقدار خم شدن انجام دهد. به عبارت دیگر، بحثی در اصول داریم که عمدتاً در بحث مقدمه واجب مطرح می شود؛ و آن این است که اگر شارع مرکبی را واجب کرد، اذا تعذر أحد الاجزاء، از نظر اصولی، وجوب متعلق به مرکب نیز از بین می رود؛ برای اینکه مطلوب شارع یا مولا مرکب است و در صورت تعذر جزء، دیگر مرکب محقق نمی شود؛ لذا، وجوب متعلق به مرکب از بین می رود. در مقابل، اگر بتوانیم قاعده میسور را درست کنیم، قاعده میسور می گوید: اگر قدرت نداشتید یک جزء مرکبی را انجام دهید، اما قدرت انجام بقیة الاجزاء را داشتید، آنها را انجام دهید.

اما سؤال این است که اینجا چه ارتباطی به قاعده میسور دارد؛ اینجا مسح بر بشرة مقدور نیست، پس باید خود مسح برداشته بشود. قاعده میسور نمی تواند مسح بر مراره را اثبات نماید. قاعده میسور فقط می گوید اگر جزئی غیر مقدور شد، بقیة الاجزاء را انجام بدهید؛ اما اینکه به جایی این جزء، چه فعلی را انجام دهید، قاعده میسور این را نمی گوید. به عبارت دیگر، هم لاجرح و هم قاعده میسور، در این که نمی توانند چیزی را به عنوان بدل جایگزین و اثبات کنند، مشترکند.

بیان دوم این است که بگوییم قاعده لاجرح، دلیل قاعده میسور است؛ بگوییم همان طور که در برخی از روایات گذشته، به صورت یک احتمال، از روایات استفاده می کردیم که قاعده لاجرح می تواند دلیل اصالة الطهارة باشد، اینجا نیز بگوییم قاعده لاجرح دلیل برای قاعده میسور باشد. اگر گفتیم که قاعده میسور می تواند اثبات بدل کند، یعنی مثلاً شارع از شما سجده خواسته است که در سجده باید وضع الجبهة علی الارض باشد؛ حال که قدرت وضع الجبهة را ندارید، ولی می توانید تا دو سانتیمتر به زمین بیاورید، این می شود بدل. اگر بگوییم قاعده میسور می تواند این را بیان کند که به نظر ما بعید و مشکل است؛ اما اگر کسی گفت: قاعده میسور می تواند اثبات بدلیت کند، می توانیم بگوییم «لا جرح» دلیل قاعده میسور است.

پس اگر بتوانیم از قاعده میسور مسأله استبدال، — استبدال یعنی بدلیت — را استفاده کنیم؛ یعنی بگوییم قاعده میسور توسعه دارد و اگر جزئی منتفی و غیر مقدور شد، باید بقیه الاجزاء را انجام دهید؛ باید بدل این جزء را که یک عملی که عرفاً می تواند بدل این باشد، آن را هم انجام دهید. اگر قاعده میسور دلالت بر این معنا داشته باشد، می توانیم بگوییم حدیث عبدالاعلی و قاعده لاحرج دلیل بر قاعده میسور است. تا اینجا اشکال اول و جهت اولی که در این روایت مورد بحث بود را بیان کردیم و دو جواب از آن دادیم. که گفتیم اشکال این است که لاحرج فقط وجوب بر رجل را برمی دارد خوب قبول، اما امسح علی المراه را از کجا ما استفاده کنیم دو جواب دادیم یکی جواب مرحوم شیخ انصاری، دوم مسأله اشاره به قاعده میسور.

اشکال دوم

اشکال دوم روایت این است که بین مسح در سر و مسح در رجل فرق وجود دارد؛ در مسح سر استیعا ب لازم نیست، نه طولاً و نه عرضاً؛ «باء» در «وامسحوا برؤسکم» برای تبعیض است؛ یعنی باید بعضی از سر مسح شود؛ اما در مسح رجل، فقط استیعا ب عرضی لازم نیست؛ اما استیعا ب طولی لازم است. اشکال این است که کسی که زمین می خورد، در آن واحد هر پنج ناخنش کنده نمی شود، اگر یک ناخن و یا دو ناخن پایش کنده شده باشد، روی بقیه می تواند مسح کند، در این صورت نمی تواند مراه بگذارد. پس، چرا امام فرمود: «امسح علی المراه» □

بعضی ها گفته اند: این اشکال، اشکال درستی است؛ و به قرینه این اشکال روایت را بر ناخن های دست حمل می کنیم، چون دست بر خلاف رجل است؛ در دست هر انگشتی بتمامه و کماله باید شسته شود؛ اگر یک ناخن انگشت هم کنده شده باشد، باید روی آن مراه گذاشت و جبیره کرد. به عبارت دیگر، اشکال در صورتی وارد است که «ظفر» روایت را ظفر رجل بگیریم؛ در حالی که مقصود ظفر ید است. اینجا با این مشکل مواجه می شویم که «اثر فائق قطع ظفري»، اگر ظفر ید منظور باشد، چند اشکال وجود دارد؛ اشکال اول این که در ید مسأله مسح اصلاً مطرح نیست، بلکه مسأله غسل مطرح است؛ این که در روایت، امام می فرماید: «امسح علیها» و تمام تکیه روی «علیها» است، یعنی در یک واجبی که اصل لزوم مسحش مسلم است، اما حالا نمی تواند بر بشره مسح کند، باید بر مراه مسح کند.

اگر مراد ظفر ید باشد، اشکال دومی هم وجود دارد؛ و آن این است که اگر کسی مریض شد و نمی تواند به صورتش آب بزند، اگر بگوییم لاحرج بر استبدال دلالت دارد، و در «امسح علیها» بگوییم «امسح» به جای غسل است و «علیه» به جای علی البشره است؛ در مورد مریض نیز بگوییم که باید امسح علی الوجه باشد؛ باید پارچه ای بگذارد و روی آن مسح کند. در حالی که هیچ فقیهی چنین فتوایی نداده است.

لذا، — ببینید در روایات باید قرینه درست کرد تا مقصود امام (علیه السلام) فهمیده شود — با این دو قرینه، به این نتیجه می رسیم که مراد از «ظفر» در این روایت، ظفر رجل است، نه ید؛ پس، چرا امام «مراه» فرموده است؛ می گوییم چه استبعادی دارد، شاید عبدالاعلی به شدت زمین خورده و تمام ناخن هایش کنده شده باشد. باید روایت را حمل بر این مورد کنیم تا اشکال دوم وارد نشود. راجع به تمام این روایات، بیانی وجود دارد که آن بیان را باید روز شنبه عرض کنیم و بعد ببینیم نتیجه ای که از این آیه و روایات می گیریم، چیست که آن را هم انشاء الله بیان کنیم. والسلام.